

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحِداً (۲۲) إِلَّا بَلَاغاً مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً (۲۳) حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضَعُفُ نَاصِراً وَ أَقَلُّ عَدَداً (۲۴) قُلْ إِنْ أَذْرَىٰ أَقْرَبٌ مَّا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَداً (۲۵) عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَداً (۲۶) إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَداً (۲۷) لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَداً (۲۸)﴾

در بخش‌های پایانی سوره مبارکه «جن» این مطالب مانده است؛ یکی اینکه ذات اقدس الهی فرمود: ﴿وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾، اگر ملتى نه بی‌راهه برود نه راه کسی را ببندد، ما باران فراوان و آب فراوان به آنها می‌دهیم، همان‌طوری که از اقتصاد گاهی به نان تعبیر می‌کنند، گاهی هم به آب تعبیر می‌کنند. وقتی که می‌گویند نان این مملکت کم شد یا کافی است؛ یعنی اقتصاد. وقتی می‌گویند آب این مملکت کم شد یا کافی است؛ یعنی اقتصاد. آن بیان نورانی رسول خدا(علیه و علی آله آلاف التَّحِيَّةِ وَ الثَّنَاءِ) که مرحوم کلینی در کافی نقل کرد همین است که «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي الْخُبْزِ وَلَا تُفَرِّقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ فَلَوْ لَا الْخُبْزُ مَا صُمْنَا وَلَا صَلَّيْنَا وَلَا أَدَّيْنَا فَرَايَضَ رَبَّنَا عَزَّ وَ جَلَّ»^۱

این دعا را مستحضر هستید که حضرت به لسان مردم گفته است، وگرنه خودشان آزمایش شعب ابی طالب را صحیحاً پشت سر گذاشتند. در این دعا عرض می‌کند که خدایا بین ما و نان مملکت جدایی نینداز! اگر بین مردم و نان مملکت جدایی بیفتد، دینداری آن مردم مشکل است. «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي الْخُبْزِ وَلَا تُفَرِّقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ فَلَوْ لَا الْخُبْزُ مَا صُمْنَا وَلَا صَلَّيْنَا وَلَا أَدَّيْنَا فَرَائِضَ رَبِّنَا عَزَّ وَجَلَّ»؛ یعنی توده مردم این طور هستند. منظور از نان، یعنی اقتصاد، منظور از آب، یعنی اقتصاد. این طور نیست که اگر مردم مستقیم باشند، فقط آب را خدا زیاد کند، پس اینکه فرمود: ﴿وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾؛ یعنی اقتصاد مردم را ما تأمین می‌کنیم، البته فرمود این نشانه کرامت نیست، این آزمون الهی است: ﴿لَنَفْتَنَّهُمْ فِيهِ﴾.

مطلب دیگر این است که در غالب تفسیرهای اهل سنت هم آمده؛^۱ منتها خیلی از آنها نگفتند که این بیان نورانی از کیست! برخی‌ها تصریح کردند که از وجود مبارک امام (سلام الله علیه) است؛ ولی عده زیادی از آنها نگفتند که این ﴿أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ﴾ اعضای سبعة است، چیست؟ ببیند امام وقتی می‌خواهد از دست حرف بزند، از جبهه و پیشانو حرف می‌زند، الهی سخن می‌گوید. ما می‌گوییم دست، می‌گوییم جبهه و پیشانو، پا، امام (سلام الله علیه) می‌گوید قرآن می‌گوید، نگویید پیشانو، نگویید دست، نگویید پا، بگویید اینها مسجد هستند؛ یعنی محل سجده الهی هستند. ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ﴾، دست مسجد است؛ یعنی محل سجود است. جبهه مسجد است، برای خدا. پا مسجد است، برای خدا. این قرآنی فکر کردن و قرآنی حرف زدن است. همه ما چه در تازی چه در فارسی یا می‌گوییم جبهه یا می‌گوییم پیشانو به هر حال از آن به عنوان یک عضو عادی تعبیر می‌کنیم، می‌گوییم دست، می‌گوییم پا. می‌گوید شما این پیشانو را برای سجده می‌خواهید، وگرنه ارزشی ندارد. دست آن است که به سجده برود، وگرنه ارزشی ندارد. پا چه

۱. التفسیر الکبیر، ج ۳۰، ص ۶۷۳؛ الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۴، ص ۶۲۹.

در بخش زانو و چه در بخش ابهامین باید به سجده برود، و گرنه ارزشی ندارد: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ﴾؛ یعنی جبهه، یعنی رگبتین، یعنی کفین، یعنی ابهامین. این یک دید قرآنی است که وجود مبارک امام بیان فرمود؛ لذا بسیاری از آنها که به این خاندان معتقد نیستند، این را به عنوان عظمت تلقی کردند، گرچه نام را نبردند. خیلی فرق است؛ چه اینکه خود وجود مبارک پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التّحية و الثّناء) قبل از اینکه به مقام شامخ نبوت برسد، آن روز برده‌داری رسم بود و رایج بود، می‌گفتند «عبد و أمه»، حضرت تعبیر به «عبد و أمه» نمی‌کرد؛ می‌گفت «فتا و فتاة». دختر جوان و پسر جوان، این با دید الهی و انسانی جامعه را نگاه کردن است، بشر را نگاه کردن است. امام می‌گوید اینجا مسجد است، شما می‌خواهید بگویید جبهه بگویید؛ ولی این برای سجده خلق شد. این کفین مسجد است؛ حالا شما می‌خواهید کف بگو؛ ولی خدا برای سجده خلق کرد. این رگبتین مسجد است؛ حالا شما می‌خواهی بگویی زانو، بگو زانو. آن ابهامین هم مسجد است، می‌خواهی بگو انگشت بزرگ بگو؛ ولی این را خدا برای همین خلق کرده است: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ﴾. آن وقت این هفت عضوی که فرمود از بالا تا پایین است؛ یعنی این بدن را برای غیر خدا صرف نکن. این است! نگو پیشانو بگو مسجد! اگر این جبهه فقط برای ذات اقدس الهی خضوع کرد که در برابر غیر خدا خاضع نیست. اگر این دست برای خدا سجده کرده است، پیش دیگری دراز نمی‌شود. این بیان نورانی امام (سلام الله علیه) در تفسیرهای خیلی از اهل سنت ظهور کرده؛ منتها بعضی‌ها تصریح کردند، بعضی‌ها تصریح نکردند به این روایت! ^۱

مطلب دیگر آن است که گاهی ضمیر مفرد است؛ ولی آن وصفی که می‌آورند جمع است، برای اینکه در بخش پایانی همین سوره این مطرح است، بخش‌های قبلی را هم باید با همین تطبیق بکنیم. در آیه ۲۳ فرمود: ﴿إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ

۱. الأُمّالی (للطوسی)، ص ۵۷؛ «جُعِلَ لِيَ الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهُورًا».

وَرِسَالَاتِهِ وَمَنْ يَعَصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ ﴿﴾، ضمیر مفرد آورد. ﴿فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ﴾، اگر ﴿فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ﴾، باید بگوییم «خالدًا»، دیگر ﴿خَالِدِينَ﴾ ندارد! سرّش آن است که ﴿مَنْ يَعَصِ اللَّهَ﴾ به لحاظ لفظ، مفرد است و به لحاظ معنا جنس است. شخص خاص که مراد نیست، هر کسی معصیت بکند، گرفتار عذاب است. پس لفظش مفرد است، معنایش جمع است. به لحاظ لفظ که فرمود: ﴿مَنْ يَعَصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾، ضمیر ﴿فَإِنَّ لَهُ﴾ مفرد است. به اعتبار معنا که جمع است ﴿نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا﴾ جمع آوردند. این دو نکته برای این دو جهت است.

مطلب بعدی آن است که این عذابی که ذات اقدس الهی تهدید می‌کند یا در دنیا است یا در آخرت. عذاب‌های دنیایی، نظیر جبهه‌های جنگ یا علایم دیگر که آنها شکست می‌خورند. در همه این بخش‌ها می‌تواند عذاب قریب عذاب دنیا باشد، عذاب بعید عذاب آخرت. در سوره مبارکه «انبیاء» آیه ۱۰۹ که دارد: ﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَتْكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ وَإِنْ أَذْرِي أَوْ قَرِيبٌ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ﴾؛ یعنی عذاب الهی حالا یا عذاب قیامت است یا عذاب دنیا. نزدیک است یا دور را ما نمی‌دانیم. خدای سبحان باید تأمین کند.

در سوره مبارکه «مریم» هم بخشی از عذاب‌ها را که ذات اقدس الهی معین می‌کند، آنجا هم می‌فرماید که روشن نیست که این عذاب نزدیک است یا دور! دنیایی است یا اخروی! سوره مبارکه «مریم» آیه ۷۵ این است: ﴿قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ﴾ یا عذاب دنیا است؛ حالا یا شکست در جنگ‌هاست یا عذاب‌هایی نظیر ﴿سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ﴾^۱ و مانند آن است، ﴿وَإِمَّا السَّاعَةُ﴾.

غرض آن است که نزدیک بودن یا دور بودن، گاهی به لحاظ دنیا و گاهی به لحاظ آخرت است. آن دو نمونه‌ای که قبلاً در سوره مبارکه «مائده» و «اعراف» مطرح بود، این نشان می‌دهد که آیه محل بحث که فرمود: ﴿وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾، آب اینها را زیاد می‌کنیم؛ یعنی برکات اینها را زیاد می‌کنیم؛ هم به شهادت آیه سوره مبارکه «مائده» هم به شهادت آیه سوره مبارکه «اعراف». در سوره «مائده» عبارت این بود که: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ﴾؛ چه باران‌های فراوان، چه رویدنی‌های زمین. این معلوم می‌شود که اگر ملتی متدین بود، اختصاصی به باران مناسب ندارد. در سوره مبارکه «اعراف» آیه ۹۶ هم همین طور بود: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ﴾، اختصاصی به باران ندارد. اگر مردم یک سرزمین اهل دیانت باشند، برکات الهی فراوان است. پس این ﴿وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾، تمثیل است و نه تعیین. نه یعنی اگر ملتی متدین بود، فقط ما باران مناسب می‌فرستیم. این به عنوان نمونه است، چون باران منشأ برکت است، کنایه از اقتصاد است. نان منشأ برکت است، کنایه از اقتصاد است.

پس آن «إِذَا» ها یا مربوط به عذاب دنیا است یا مربوط به آخرت و این ﴿وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا﴾ هم تمثیل است و نه تعیین. اما حالا آنچه در بخش پایانی این سوره مبارکه مطرح است که خیلی مهم است این است که آیا غیب را که مثلاً قیامت است، پیغمبر یا ائمه دیگر یا انبیای دیگر (علیهم السلام و علیهم الصلاة) می‌دانند یا نمی‌دانند؟ فرمود: ﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضَعُفُ نَاصِرًا وَ أَقْلُ عَدَدًا﴾، وقتی تهدید الهی فرا برسد، آنها عذاب را رو در رو ببینند آن وقت معلوم می‌شود که چه کسی قدرتمند است و چه کسی قدرتمند نیست. آن وقت از حضرت سؤال کردند این تهدیدی که شما می‌کنید، نزدیک است یا دور؟ فرمود من که نمی‌دانم، نزدیک است یا دور! ﴿قُلْ إِنْ أَدْرِي

أَقْرَبُ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا ﴿٢٢﴾، من اصلش را می‌دانم که خدا تهدید کرده است؛ اما چه وقت و کجا واقع بشود، من نمی‌دانم! این نفی است که من نمی‌دانم.

اما در آیه بعد فرمود: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ﴾، این «الغیب»، «الف و لام» آن یا جنس است که همه را شامل می‌شود، یا عهد است که قدر متیقّنش همین مسئله معاد است. اگر عهد باشد، معهودش همین مسئله معاد است که در آیه قبل ذکر شده است، پس مسئله معاد شمولش قطعی است. در آیه اسبق یعنی آیه ۲۳ فرمود: ﴿مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا﴾، این مربوط به معاد است. در آیه بعد فرمود: ﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا﴾، قدر متیقّن آن مربوط به معاد است. عذاب‌های دیگر را ممکن است شامل بشود؛ اما قدر متیقّن آن مربوط به معاد است، چون در آیه قبل فرمود کسی که تبهکار باشد، عذاب قیامت قطعی است: ﴿مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا﴾، پس قدر متیقّنش مسئله معاد است: ﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ﴾، این یا مطلق است یا معهود. قدر متیقّنش مسئله معاد است: ﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضَعُفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا﴾، آیه ۲۵: ﴿قُلْ إِنِ أَدْرَىٰ أَقْرَبُ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا﴾، این یا مطلق است، مطلق تهدیدهای الهی است یا قدر متیقّنش که سیاق است، همان مسئله معاد است، پس طبق آیه ۲۴ و ۲۵ و ۲۳ قدر متیقّن این عذاب‌ها و وعیدها قیامت است. آن وقت ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ﴾، این «الغیب» یا جنس است که مسئله معاد را شامل می‌شود یا «الف و لام»، «الف و لام» عهد است که قدر متیقّنش مسئله معاد است، پس در همه این بخش‌ها مسئله معاد قدر متیقّن است: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ﴾، این غیب برای اوست. غیب برای اوست؛ یعنی در انحصار اوست. این هم جنس است البته. او عالم غیب است و بر غیب خودش احدی را اظهار نمی‌کند. یک وقت است که چه وقت می‌خواهد غیب را ظاهر کند، این «أظهر غيبه» است، یک وقت می‌خواهد کسی را بر غیبش آگاه کند، این «أظهر على غيبه» است. یک وقت می‌گوییم «أظهر

غیبه»؛ یعنی آنچه در پشت پرده بود، ظاهر کرد. یک وقت می‌گوییم «أظهر علی غیبه»؛ یعنی کسی را از پشت پرده آگاه کرد. اینجا این است که کسی را بر پشت پرده آگاه نمی‌کند: ﴿فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ﴾، پس تمام این بخش‌های اخیر یا خصوص معاد است، یا اگر اطلاق داشته باشد قدر متیقّنش معاد است و دیگر مسئله معاد بیرون نیست.

پرسش: ... مسئله قیامت که زمان بردار نیست.

پاسخ: به هر حال یک امر غیبی است، اصلاً غیبی زمان‌بردار نیست. یک غیبی محسوس است؛ مثل اینکه ماورای جدار الآن برای ما غیب است، ما نمی‌دانیم پشت دیوار چه خبر است! این یک غیب محدود و غیب محسوس است. یک وقت غیب مطلق است، غیب مطلق که می‌گوییم: ﴿عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ﴾،^۱ جهان دو بخش دارد، بخش مجرّد و مادی؛ یعنی آن که نه متزّمّن است، نه متمکّن غیب است. وحی غیب است، نبوت غیب است، رسالت غیب است، ولایت غیب است، امامت غیب است. اینها نه زمانی هستند نه مکانی. ولایت موجودی نیست که مثلاً در آسمان‌ها باشد یا در زمین است! یک مقام است، مقام حقیقی است نه مقام اعتباری. یک وقت می‌گوییم فلان شخص وکیل است، نماینده است، ولیّ است، اینها مقامات اعتباری است؛ اما ولایت و امامت اینها مقامات حقیقی است که وجود مبارک ابراهیم خلیل وقتی امامت را دریافت کرد: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾^۲ حالا این مقام را که بزرگواری کردید، ذراری من و فرزندان مرا هم به این مقام نائل کنید. حضرت فرمود: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾، این «ینال» که فعل مضارع است، «عهد» فاعلش است؛ یعنی امامت «عهدُ الله» است، این باید نائل بشود نه اینکه مردم دستشان به امامت برسد، مگر درس خواندنی است که آدم درس

۱. سوره انعام، آیه ۷۳؛ سوره توبه، آیات ۹۴ و ۱۰۵

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

بخواند یا ریاضت بکشد، امام بشود؟! علم درس خواندنی است، انسان درس می‌خواند، عالم می‌شود. مقام زهد، مقام توکل، مقام صبر، مقام رضا، اینها مقامات عالیه انسانی است، انسان کوشش می‌کند توکل پیدا می‌کند، رضا پیدا می‌کند، صبر پیدا می‌کند؛ اما این امامت نه درس خواندنی است نه کوشش کردنی است. انسان درس بخواند بشود امام! یا تلاش و کوشش و ریاضت بکشد بشود امام! فاعل «ینال»، «عهد» است، فرمود این عهد من باید برسد. امامت که یک مقام بیرونی نیست؛ نظیر علم و زهد نیست که کسی درس بخواند، بشود عالم و زاهد. ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾، این «ظالمین» مفعول است. فرمود این مقام من است، این به غیب است. این یک امر اعتباری نیست، یک؛ حقیقی است، دو؛ نه زمان دارد نه زمین، می‌شود سه. می‌شود موجود مجرد!

این گونه از موجودات در عالم مخصوص ذات اقدس الهی است، کسانی که در این حد هستند که خودشان دارای این مقام هستند. دیگری اگر بخواهد به این مقام دسترسی پیدا کند، حتماً باید به عنایت الهی و علم الهی باشد. آنها را هم خدا مشخص کرد، فرمود کسی که رسالتش مرضی ماست، ما او را از غیب با خبر می‌کنیم. عمده آن است که مسئله معاد در این مجموعه هست یا نیست؟ این بخش‌های پایانی یا منحصر در معاد است یا قدر متیقن معاد است. برای اینکه می‌فرماید: ﴿مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ﴾، این می‌شود معاد. آیه بعد: ﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ﴾، این تهدیدی که می‌کنیم، آنها می‌بینند. این آیه قبل که راجع به معاد است. این آیه بعد یا مطلق است یا قدر متیقن معاد است. آیه بیست و پنجم: ﴿قُلْ إِنْ أَدْرَىٰ أَقْرَبُ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا﴾، من نمی‌دانم آن تهدیداتی که شما می‌کنید، نزدیک است یا دور! این یا مطلق تهدید است یا قدر متیقن مسئله معاد است.

پس ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ﴾، این «الغیب»، «الف و لام» آن یا جنس است یا عهد. به هر حال نمی‌شود مسئله معاد را از این جدا کرد. آن امر قطعی است. اگر «الغیب» جنس باشد که یقیناً معاد را شامل می‌شود. اگر عهد باشد که مربوط به

خصوص معاد است، پس مسئله معاد غیب خداست، یک و ضمیر را هم مخصوص به حق کرد فرمود: ﴿فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ﴾، این دو؛ ﴿إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ﴾، پس معلوم می‌شود قابل دادن است. معاد بخشی از عالم است. مگر موجودات مثلاً عرش زمان و زمین دارد؟ مکان دارد؟ خصوصیات دارد؟ در جهتی از جهات است؟ فرشته‌ها حاملان عرش مگر این چنین هستند؟ وجود مبارک حضرت که به اینها عالم شد، وجود مبارک حضرت امیر دارد از عرش تا فرش هر چه می‌خواهید از من بپرسید: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تُفْقِدُونِي»^۳ از عرش تا فرش! مگر احدی به خودش می‌تواند اجازه بدهد، چنین حرفی بزند؟ مگر اینکه به جایی وصل باشد. بعضی رفتند این حرف را بزنند، زود هم رسوا شدند. مگر هیچ ممکن است بشری بگوید هر چه می‌خواهید از من بپرسید؟ اصلاً این حرف شدنی است؟ این همه مخالفانی که هستند، علمایی که هستند، نظراتی دارند و احدی نتواند در برابر او بایستد، این معلوم می‌شود به جایی وصل است. این همان غیبی است که فقط ذات اقدس الهی به این ذوات قدسی داد. ﴿عَالَمُ الْغَيْبِ﴾، چه عظمت و جلالی دارد این حضرت علی! فرمود: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تُفْقِدُونِي فَلَا نَا بِطَرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطَرُقِ الْأَرْضِ»^۴ این سمائی که ﴿وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا﴾، نه این آسمانی که الآن ترمینال درست کردند که شبانه‌روز مسافر می‌برند و مسافر می‌آورند! اینکه علم نیست؛ البته علم طبیعی هست، در حد خود محترم است؛ اما بساط این برچیده می‌شود. «فَلَا نَا بِطَرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطَرُقِ الْأَرْضِ»، این را که بشر عادی نمی‌تواند این‌طور حرف بزند. این نه با درس و بحث حل می‌شود نه با ریاضت و اربعین‌گیری حل می‌شود. چندین اربعین بگیرد آدم به اینجا نمی‌رسد. به مقام رضا، توکل، تسلیم، این مقامات انسانی است، می‌رسد؛ اما بشود «عالم الغیب» که بگوید من عرش تا فرش را بلد هستم، این نه با درس و بحث حل است، اصلاً راه فکری ندارد. ما سه تا مسئله است: یک راه علمی است؛ مثل همین بحث‌هایی که

۳. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۱۸۹.

۴. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۱۸۹.

حوزه و دانشگاه دارند. یک راه عملی است، راه اعتکاف است، راه حرم است، راه مسجد است، راه نماز شب است، راه دعا و زیارت است، راه حرم‌هاست، اینهاست. اینها راه عملی است که انسان به جایی می‌رسد. آن هم راه علمی است که انسان به جایی می‌رسد. جمع هر دو هم کمال است؛ اما بعضی از امور هستند که اصلاً راه فکری ندارند. کسی می‌خواهد بگوید که من به مقام تسلیم می‌خواهم برسم! این استاد دارد، شاگرد دارد، راه دارد. فلان کار را بکن، فلان کار را نکن! اینها راه دارد؛ اما کسی بخواهد کار داوود (سلام الله علیه) را بکند، نه یعنی نه! نه راه حوزه و دانشگاه باز است، نه راه حرم و مسجد، فرمود ما به داوود دو تا کار دادیم، یک صنعت زره‌بافی یادش دادیم. این علم است، اینجا تعبیر به علم کرد. فرمود: ﴿وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ﴾^۵، این علم است که آدم زره‌باف می‌شود. یکی اینکه ﴿وَأَلَّنَا لَهُ الْحَدِيدَ﴾^۶، این آهن سرد را در دستش ما مثل موم نرم کردیم. این نه یعنی نه! نه راه حوزه و دانشگاه است، نه راه حرم و اعتکاف. نه راه علمی است که انسان زحمت بکشد آهن را نرم بکند. نه راه ریاضت است که دست بکشد. این راهی است که معجزه الهی است. فرمود ما این کار را کردیم. نفرمود: «علمناه الالنة الحديد»؛ یادش دادیم که چگونه آهن را نرم بکند! ما دستش را نرم کردیم. راه وحی و نبوت راه علمی نیست، یک؛ راه فکری نیست، دو؛ راه عملی نیست، سه؛ کسی درس بخواند، بشود پیغمبر! کسی زحمت بکشد، بشود امام! این «عهد الله» است: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي﴾، مگر یک گروه خاص را.

بنابراین ما حسابمان باید مشخص باشد. نتیجه حوزه و دانشگاه عالم و دانشمند شدن است. نتیجه اعتکاف و حرم، زاهد و پارسا و متقی و راضی و متوکل و اینها شدن است؛ اما هیچ کدام از این جاها انسان را پیغمبر و امام نمی‌کند.

۵. سوره انبیاء، آیه ۸۰.

۶. سوره سبا، آیه ۱۰.

معجزه بیاورد نمی‌کند. دعایش که مستجاب می‌شود، در همان راه‌های عملی است که این به مؤمنین هم وعده داده شد.

پرسش: ...

پاسخ: بله، ﴿فَفَهَّمْنَاهَا﴾، علم است؛ اما شما نمی‌توانید این را یاد بگیرید، ما یادش دادیم. ما همان‌طوری که به وجود مبارک داود گفتیم این کار را بکن نرم می‌شود، ما در دستش نرم کردیم، آنجا هم یک بخش‌های فقهی است که ﴿فَفَهَّمْنَاهَا﴾ دیگران هم می‌توانند از او یاد بگیرند که چگونه قضاوت بکنند. این علم است، این دیگر معجزه نیست که ما در آن قسمت بین این دو تا مزرعه‌دار چگونه حکم بکنیم، حکم شرعی را یادش دادیم؛ اما قسمت‌هایی است که ﴿وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾^۷، «لدن»، قوی‌تر و غنی‌تر و دقیق‌تر و علمی‌تر از «عند» است. ما در فارسی در اثر اینکه ابرارمان کم است، سرمایه‌مان کم است، هر دو را می‌گوییم «نزد»، «پیش». می‌گوییم این کتاب در نزد فلان کس است، یا پیش فلان کس است؛ اما عربی مبین این‌طور نیست که همه‌جا بگوید «عند»، اگر در دستش باشد می‌گویند «لدن»، اگر اعم از دست و خانه‌اش باشد، در کتابخانه‌اش باشد، می‌گویند «عنده». «عند» غیر از «لدن» است، علم «لدنی»؛ یعنی آنجا و آنجا و آنجا که احدی بین خدا و او فاصله نیست: ﴿إِنَّكَ لَتَلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾^۸، «لدن»؛ یعنی نزدی که هیچ غیبتی در کار نیست. یک وقت فهم است، علم است، خودش قرینه دارد، این علم را یادش دادیم، شما هم از او یاد بگیرید؛ اما یک وقت است که مقام است، مقامی به نام نبوت است، علم مقام نیست. ما این را یادش دادیم، شما هم یاد بگیرید. دیگران رفتند یاد گرفتند؛ اما نفرمود: «من لدنا»؛ مثل خضر و امثال ایشان چیزی را یاد بدهیم که علم لدنی باشد.

۷. سوره کهف، آیه ۶۵.

۸. سوره نمل، آیه ۶.

در این بخش فرمود: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾، این با درس و بحث حوزه و دانشگاه نیست، این با اعتکاف و نماز شب نیست، بلکه با آنها بتواند مؤمن کامل بشود، درجاتش را پیدا کند؛ اما به منصبی برسد، به سمتی برسد، امام بشود، پیغمبر شود، این شدنی نیست، این کسبی نیست: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾.

بنابراین اینجا غیب مخصوص اوست. یک موجود مجردی است در آینده، هیچ محذوری ندارد که وجود مبارک پیغمبر و اهل بیت (علیهم السلام) که فرمودند اینها یک نور هستند، حالا در عالم کثرت یک مقدار تفاوت پیدا شده است، «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ» اینها هستند، وجود مبارک امام فرمود: «فَأَوَّلُ مَا... خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى نُورَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ»^۹ پس اولین فیضی که از ذات اقدس الهی نشأت گرفته است، وجود مبارک حضرت است. مراحل بعدی که مسئله معاد است، زیر مجموعه این است. این اگر عالم به معاد باشد، چیز مهمی نیست. مسئله معاد نشئه‌ای از نشئات عالم است. این که «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ» نیست. یقیناً یعنی یقیناً! مقام نورانی آنها بالاتر از مسئله معاد است. معاد نشئه‌ای است بعد از این نشئه آن نشئه پیدا می‌شود. چیز جدایی که نیست، حقیقت عالی‌ای که نیست. این نشئه به هم می‌خورد، نشئه دیگر می‌سازند، کل اینها زیر مجموعه «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ» است. اگر او «فَأَوَّلُ مَا... خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى نُورَ نَبِيِّنَا» است، آنچه زیر این مجموعه می‌گذرد، تحت علم آنها باشد که این چیزی نیست؛ لذا این «الغیب»ی که فرمود اگر «الف و لام» آن «الف و لام» جنس باشد که یقیناً معاد را شامل می‌شود. اگر «الف و لام» آن «الف و لام» عهد باشد «کما هو الظاهر» قدر متیقّش مسئله معاد است. همه این بخش‌های اخیر که آمده، قدر متیقّش معاد بود. ﴿مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا﴾، پس قدر متیقّش معاد است. آنجا که فرمود من نمی‌دانم، بلکه، من نمی‌دانم! ذاتاً نمی‌دانم. آنجا که فرمود می‌دانم؛ یعنی به من یاد دادند. این سه طایفه آیات - که در بحث

دیروز مطرح شد - این بود که ذات اقدس الهی عالم به غیب است «بالاصالة»، ﴿إِلَّا هُوَ﴾، حصر هم هست، بالذات این است؛ اما طایفه ثانیه آیاتی است که فراوان دارد: ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ﴾،^{۱۰} به خیلی از انبیا فرمود اینها را ما به شما گفتیم، انباء غیب است. طایفه ثالثه شاهد جمع است. آنجا که می‌گوید غیب را غیر از خدا نمی‌داند؛ یعنی «بالاصالة و بالذات». آنجا که می‌فرماید انبیا را غیب دادند؛ یعنی به تعلیم الهی. اینجا هم هیچ محذور ندارد که می‌فرماید ما این غیب را به وجود مبارک حضرت دادیم؛ منتها راه دیگری که هست، این است که سیاق این آیات درباره وحی است، قسمت وحی را هم باید در نظر داشت که فرمود ما این غیب را به رسول مرتضی و «مرتضی الرسول» دادیم تا معلوم بشود که این وحی ما به سطح جامعه رسیده است. عمده آن است که مردم به هدایت برسند که دیگر مردم علیه ما قیام نکنند. این آیات و این قرآن مردم را به عقلانیت فرا می‌خواند، می‌گوید عاقل، عاقل، عاقل باشید! یک جمله غیر محقق است که معمولاً در کتاب‌های اصولی ما هست که می‌گوییم قاعده لطف، قاعده لطف! اما برهانی برایش اقامه نشده، دلیلی اقامه نشده است؛ اما این بخش پایانی سوره مبارکه «نساء» که دیروز ارائه شد، این محکمه‌ای تشکیل داد، خدا یک طرف، عقل یک طرف، خدا می‌گوید ما انبیا فرستادیم، برای اینکه عقل در قیامت یا در دنیا علیه من خدا استدلال نکند، نگوید تو که می‌دانی ما از کجا آمدیم، کجا می‌رویم، ما نه از مبدأ خود با خبر هستیم، نه از منتهای خود با خبر هستیم، نه می‌دانیم در جهان چه بکنیم، چرا پیغمبر نفرستادی؟ ﴿لَئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾،^{۱۱} اگر عقل یعنی عقل! اگر عقل حاکم حوزه بود، قاعده لطف معقول و مبرهن می‌شد و قرآن از مهوریت بیرون می‌آمد، آن‌گاه معلوم می‌شد که عقلانیت حوزه یعنی چه؟ فرمود ما پیغمبر فرستادیم تا زیر احتجاج عقل نرویم: ﴿لَئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾، اگر ما این مردم را ببریم

۱۰. سوره هود، آیه ۴۹.

۱۱. سوره نساء، آیه ۱۶۵.

در قیامت، علیه من احتجاج می‌کنند، می‌گویند تو که می‌دانستی ما نمی‌میریم و نمی‌پوسیم، اینجا می‌آییم، چرا پیغمبر
 نفرستادی؟ ما باید عادل باشیم، عادل یعنی کسی که هر چیزی را سرجایش می‌گذارد؛ اما جای اشیاء را تو بلد هستی
 نه ما. اینکه خیلی‌ها در شرق و غرب عالم در این هفت میلیارد همه معنای عدل را می‌فهمند، عدل یعنی «وضع کل
 شیء فی موضعه»^{۱۲} معنای عدل برای همه روشن است. مصداق عدل هم برای هم شیرین است؛ اما حقیقت عدل
 چیست؟ بلد نیستند. عدل یعنی «وضع کل شیء فی موضعه»، این معنای عدل است، عدل چیز شیرینی هم هست! این
 دو؛ اما جای اشیاء کجاست؟ میلیون‌ها ماهی در دریاست، همه آنها حلال است؟ «لست أدری»، همه آنها حرام است؟
 «لست أدری». ده‌ها بهره از این انگور می‌گیرند، شراب و شربت هر دو حلال است؟ «لست أدری» فرق دارند؟
 «لست أدری». همین گوسفند همه اجزایش حلال است؟ «لست أدری»، فرق دارد؟ «لست أدری». عدل «وضع کل
 شیء فی موضعه»، جای اشیاء را اشیا آفرین بلد است و اگر کسی - معاذالله - خودش تصمیم بگیرد که می‌شود فرعون
 که او هم همین حرف را می‌زد: ﴿مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرِي﴾^{۱۳}، ﴿أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى﴾^{۱۴} این ﴿أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى﴾
 یعنی قانونگذار من هستم، نه معنایش اینکه من خالق هستم. خودش بت پرست بود که ﴿يَذَرِكُ وَآلِهَتَكَ﴾^{۱۵} «کذا و
 کذا». این خودش گاوپرست بود؛ اما می‌گفت کشور را من باید اداره کنم. قانون را من باید اداره کنم. وضع اشیاء
 کجاست را من باید بگویم. این می‌شود فرعون!

بنابراین قیامت نشئه‌ای از نشئات است، این طور نیست که نظیر عرش باشد، مقامش خیلی بالا باشد، البته عده‌ای
 در قیامت عرشی هستند؛ اما همان‌ها که در دنیا عرشی بودند، در قیامت عرشی هستند و اگر ذات اقدس الهی مسئله

۱۲. رک: نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷: «الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا».

۱۳. سوره قصص، آیه ۳۸.

۱۴. سوره نازعات، آیه ۲۴.

۱۵. سوره اعراف، آیه ۱۲۷.

معاد را یاد این ذوات مقدس بدهد، هیچ محذوری ندارد، آیات هم تأیید می‌کند و شاهدش هم این است که «إِنَّ الرَّائِدَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ»^۱ فرمود آقایان! ما که از قیامت خبر می‌دهیم، تنها این نیست که قیامت را می‌دانیم، ما از آنجا آمدیم، «رائد یعنی رائد» ما به چه کسی می‌گوییم رائد؟ این «راء و الف و همزه و دال»! ما به چه کسی می‌گوییم رائد؟ به چه کسی می‌گوییم پیشرو؟ اینها که بعثه دارند یا عازم مکه هستند، یک عده قبلاً می‌روند مکه، هتل‌ها را، مکان‌ها را، جاها را بررسی می‌کنند، تحقیق می‌کنند، اینها را می‌گویند پیشرو. در فرمایشات ائمه (علیهم السلام) هست که ما پیشرو شما هستیم، ما دروغ نمی‌گوییم. ما از آنجا آمدیم اصلاً. «إِنَّ الرَّائِدَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ»، ما که اینجا نشستیم، بگوییم بهشت و جهنمی هست، ما اصلاً از آنجا آمدیم. ما قبل از اینکه شماها بروید، رفتیم به آنجا و سری زدیم و با خبر شدیم و آمدیم به شما گفتیم. این را می‌گویند رائد؛ «إِنَّ الرَّائِدَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ» مردم! ما پیشاپیش رفتیم، آمدیم، دیدیم آنجا چه خبر است. داریم می‌آییم به شما خبر می‌دهیم.

بنابراین اگر اینها صادر اول هستند که هستند، چون از اینها بالاتر که در عالم کسی نیست، اولین فیض هم اینها هستند. اگر سلسله انبیا را ذات اقدس الهی با کرامت نقل می‌کند، یک هیمنه‌ای برای این خاندان قائل است. شما ببینید وقتی موسی^۱ و عیسی^۱ و اینها را ذکر می‌کند (علیهم السلام) می‌فرماید اینها هر کدام مصدق دیگری هستند؛ اما نوبت به حضرت که می‌رسد، فرمود گذشته از اینکه آنها را امضا می‌کند: ﴿وَمُهَيِّمِنًا عَلَيْهِ﴾^۲، هیمنه برای پیغمبر است. است. نسبت به همه انبیا، نسبت به افراد عادی نه. وقتی انبیای قبلی را ذکر می‌کند، کُتِبَ آنها را ذکر می‌کند، می‌فرماید هیمنه بر کتب برای قرآن است. هیمنه بر انبیا برای پیغمبر است. این از او بالاتر که نیست، مثل او هم که نیست. او

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷، ص ۴۷.

۲. سوره مائده، آیه ۴۸.

اگر قیامت را بداند، چیز زائدی نیست، چیز مهمی نیست. بنابراین آن روح مجردشان زمان و زمین ندارد. آنجا هم زمان و زمین ندارد و قدر متیقّش هم این است و این ذوات قدسی عالم هستند.

«و الحمد لله رب العالمین»